نگاه

ما که هستیم

حمزه نوذری

● انسان‌ها برای بقا به دیگران نیاز دارند و برای بقای فیزیکی به دیگران وابسته هستند. علاوه بر این، ما برای برطرف‌کردن نیازهای احساسی و عاطفی، مانند عشق، محبت و خوشبختی و همچنین شکوفه‌های توانایی‌ها یا استعدادها، ناچار به ارتباط با دیگران هستیم. اندیشه، اخلاق و ویژگی‌های شخصیتی نیز از طریق اجتماعی‌شدن در ما شکل می‌گیرد. اینکه دیگران با ما چگونه رفتار می‌کنند و چه فرصت‌هایی برای ما ایجاد می‌کنند، مهم هستند و دولت، خانواده و دوستان در کیستی ما تأثیرگذارند. محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های اجتماعی و خانوادگی به زنان می‌فهماند که چه بشوند تا در جامعه مفید باشند. با افزایش فرصت‌های اقتصادی/اجتماعی که خانواده، دین و دولت برای زنان و دختران ایجاد می‌کند، شخصیت آنان شکل می‌گیرد. کیستی ما به فرصت‌ها و نحوه اجتماعی‌شدن ما نیز وابسته است. جوئل شارن در کتاب «ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی» معتقد است اجتماعی‌شدن نه‌تنها شامل یادگیری چیزهاست، بلکه همچنین متضمن الگوسازی رفتار انسان بر پایه افرادی است که به آنها احترام می‌گذاریم. اجتماعی‌شدن در نتیجه فرصت‌های مشهود برای افرادی مانند ما و تأثیرپذیرفتن از موفقیت‌ها و شکست‌های خود است.

رمان «لیلی که بود»، داستانی است برای فهم هویت و کیستی ما. این رمان علاوه بر تأثیر شبکه روابط اجتماعی، به رخدادهایی اشاره می‌کند که هویت فرد متفاوت از کسانی می‌شود که در پیرامونش هستند. هویت ما آن‌چنان که ما را ساخته است، می‌تواند به کنش متقابل با دیگران نسبت داده شود؛ اما رخدادها و اتفاقاتی نیز هستند که چنین تأثیری دارند. این رمان نشان می‌دهد که اتفاقات دوران کودکی و نوجوانی در سراسر زندگی‌مان همراه ما خواهد بود. شخصیت اصلی داستان در دوران کودکی توسط نوجوان همسایه مورد آزار قرار می‌گیرد و لکنت زبان این دوران همیشه با او می‌ماند. در برخی مراحل زندگی، آشنایی یا تغییر

لیلی که بود
معصومه نیکویی‌تبار
نشر خاموش

محل سکونت می‌تواند مسیرهای جدیدی به روی ما بگشاید. ارتباط و کنش متقابل با دیگران در خودآگاهی و هویت ما اثرگذار است. رمان «لیلی که بود»، نوشته معصومه نیکویی‌تبار، به‌خوبی نشان می‌دهد که روابط و کنش متقابل چقدر در هویت و شخصیت ما مؤثر است و می‌تواند در تعیین مسیر ما نقش داشته باشد. در سرتاسر رمان، این ایده به چشم می‌خورد که کیستی و هویت ما امری اجتماعی و به رخدادهای زندگی وابسته است. کیستی ما علاوه بر کنش متقابل با دیگران، تابع پایگاه و نقش‌های ما در جامعه است؛ پایگاه‌هایی که هر فرد اشغال می‌کند. از هر فردی انتظار می‌رود مطابق با پایگاه اجتماعی، نقش متناسب با آن داشته باشد. مادری، یک پایگاه است و انتظار نقشی از آن در هر جامعه‌ای وجود دارد. مادر لیلی در این رمان، نقش متناسب با پایگاه مادربودن را ایفا نمی‌کند و تنها مادر زیستی فرزند خودش است و بر اساس برخی رخدادها، باعث ارتباط دخترش با کسانی می‌شود که خارج از پایگاه اجتماعی خودشان قرار دارند و همین موضوع علاوه بر اتفاقات ناگوار، مسیر جدیدی را برای لیلی ایجاد می‌کند. نیکویی‌تبار در رمانش، کیستی ما را بر اساس پایگاه و نقش‌هایی که داریم، تضاد پایگاه‌ها و تضاد نقشی، شبکه روابط اجتماعی و رخدادهای زندگی به‌خوبی نشان داده است. رنج مرگ نزدیکان (مرگ مادر و مرگ فرزند) و زمان در ساخت هویت و خودآگاهی ما بسیار مؤثر است. در رمان «لیلی که بود» چهار مرگ وجود دارد که هرکدام به‌نوعی در کیستی افراد تأثیرگذارند. این رمان نشان می‌دهد که هویت برخی افراد پس از مرگ آنها برای دیگران مشخص می‌شود؛ چهره‌هایی که هرگز فراموش نمی‌کنیم و رخدادهایی که همیشه با ما می‌مانند. شخصیت اول داستان که نویسنده رمان و داستان‌های کودکان و نوجوانان است، در مقابل پرسش خبرنگاری که از او می‌پرسد چطور نویسنده شده، خاطرات خود را مرور می‌کند و خواننده درمی‌یابد که روابط اجتماعی و رخدادهای خاص چقدر در اینکه ما کیستیم نقش دارند. «لیلی که بود» بهتر از بسیاری از کتاب‌هایی که درباره هویت نوشته شده‌اند، کیستی و تغییر ما را نشان می‌دهد و اینکه در مراحل مختلف زندگی، کیستی ما تغییر می‌کند؛ اما در هر مرحله‌ای از زندگی مسائلی وجود دارند که در خودآگاه یا ناخودآگاه باقی می‌مانند و در شخصیت و رفتار ما مؤثر هستند. این رمان از درون‌کاوی یک نویسنده زن شروع می‌شود. چه شد که من نویسنده کودکان و نوجوانان شدم و این سؤال مفید به فرد امکان می‌دهد به فکرکردن در سرتاسر زندگی بپردازد و خاطرات را احضار کند. پرسش از کیستی ما مفیدتر از پاسخ آن است. مید، یکی از جامعه‌شناسان معروف، برای توضیح کیستی ما از من (Self) و خویش (Me) سخن به میان می‌آورد. خویش جنبه‌ای از خود است که تصور و نظر دیگران را منعکس می‌کند و من جنبه دیگری از خود است که به نظرات دیگران پاسخ می‌دهد که ممکن است در تضاد با آنها باشد. «لیلی که بود» این تنش مدام بین دو جنبه خود را بیان کرده است.

شکل‌های زندگی: صدوبیست سال بعد از اگزوپری

اخلاق سنت اگزوپری

نادر شهریوری (صدقی)

«زمین بیش از هر کتابی از ما به ما می‌آموزد زیرا در برابر ما ایستادگی می‌کند، هرگاه بشر با مانع درگیر شود، توان خود را می‌آزماید».[1] رمان «زمین انسان‌ها» با این جمله اگزوپری آغاز می‌شود، آنتوان سنت اگزوپری (۱۹۰۰-۱۹۴۴) از جمله کسانی است که از زمین می‌آموزد. زندگی کوتاه اما پرماجرای وی از یک نظر تلاش برای سنجش توان خود در برابر موانعی است که زمین پیش پای او می‌گذارد.

اگزوپری را غالبا به‌عنوان نویسنده و بیشتر خالق داستان «شازده کوچولو» می‌شناسند، اما او خلبانی شجاع و ماجراجو نیز بود که سفرهای دور و دراز و گاه عجیب‌وغریب خود را دستمایه نوشتن رمان و داستان‌های شاعرانه می‌کرد: «پرواز شبانه»، «هوانورد»، «زمین انسان‌ها»، «خلبان جنگ» و... عناوین رمان‌های اگزوپری هستند که مستقیما به پرواز ارتباط پیدا می‌کند. علاوه بر آن رمان‌های دیگر وی از جمله داستان «شازده کوچولو» نیز به ماجراهایی ارتباط پیدا می‌کند که در آن «سفر» مرکز ثقل داستان می‌شود.

تجربه‌های سنت اگزوپری به عنوان نویسنده از بسیاری جهات تجربه‌های منحصربه‌فردی است. آنچه تجربه‌های او را منحصربه‌فرد می‌کند، در وهله نخست به شخصیت وی و همین‌طور به سلسله وقایع جنگ داخلی اسپانیا و جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. خلبانی در کوران جنگ به‌عنوان حرفه‌ای تازه و تعیین‌کننده در معادلات جنگ، فرصتی یگانه برای سنت اگزوپری پدید آورده بود تا به‌عنوان خلبان در حین نبرد علیه فاشیسم، خلاقیت‌های منحصربه‌فرد خود را نیز دستمایه خلق آثارش کند. «ماجراجویی‌های هوایی» سنت اگزوپری به خودی خود پدیده‌ای قابل تأمل است اما در همان حال می‌توان آن را تلاشی آگاهانه برای مقابله با موانعی در نظر گرفت که به ارتقای روحی و اخلاقی آدمی کمک شایانی می‌کند. «من تصویر نخستین شب پروازم را بر فراز آرژانتین پیوسته پیش نظر دارم. شب تاریکی بود که فقط روشنایی‌های انگشت‌شمار و پراکنده دشت همچون ستارگان سوسو می‌زدند. هر یک از آنها در این دریای ظلمت بر معجزه جانی آگاه دلالت می‌کرد».[2] کمی بعد این «تصویر نخستین شب پرواز» به تأملی اخلاقی ارتقا پیدا می‌کند: «باید کوشید و به هم رسید، باید کوشید و با برخی از این آتش‌ها که دور از هم در دامن صحرا فروزان‌اند پیوند پدید آورد».[3]

ارتقای روحی-اخلاقی سنت اگزوپری در همه موارد توأم با مخاطره است؛ گویی موانع هرچقدر سخت‌تر باشد به او کمک بیشتری می‌کنند. سنت اگزوپری در سپتامبر ۱۹۳۷ به وزارت هوانوردی پیشنهاد می‌کند که حاضر است «به منظور رکوردگیری استقامت از نیویورک به زمینِ آتش -جنوبی‌ترین جزیره آمریکای جنوبی- پرواز کند، پیشنهادش پذیرفته شده و او به عزم نیویورک به کشتی نشست، در ۱۵ فوریه ۱۹۳۸ ساعت شش‌ونیم صبح این پرواز را از نیویورک شروع کرد اما هواپیمایش در گواتمالا به هنگام برخاستن وا زد و سقوط کرد، سنت اگزوپری به شدت مجروح شد».[4] بعد از آن به نیویورک و سپس پاریس برمی‌گردد تا دستاورد چنین ماجرایی را به صورت ادبی «زمین انسان‌ها» منتشر کند. آنچه در اگزوپری اهمیت می‌یابد، ارتباط مستقیم تجربه‌های او با آثارش است.

«پرواز شبانه» رمانی دیگر از سنت اگزوپری است، وقایع این رمان باز در آمریکای جنوبی می‌گذرد، آن هم در شرایطی که «پرواز شبانه» به خودی خود کاری ماجراجویانه و در عین حال قهرمانانه به حساب می‌آید. بزرگ‌ترین مانع در این ماجراجویی که ذهن خلبان را به خود مشغول می‌کند، «مرگ» است. ریویر -قهرمان داستان- آن را به خلبانانش یادآوری می‌کند و به آنها می‌گوید از مرگ نهراسند و تنها به مسئولیتی که دارند فکر کنند. از نظر نگارش وقایع داستان طبق معمول اگزوپری چنان واقعی است که گویی وی همه آن مراحل را خود طی کرده است. آندره ژید «پرواز شبانه» را بهترین رمان سنت اگزوپری می‌داند و درباره‌اش می‌گوید: «من این کتاب را تنها به خاطر شایستگی ادبی آن نمی‌ستایم بلکه ارزش آن را به عنوان واقعیات نیز در نظر دارم».[5]

از سنت اگزوپری نقل می‌کنند که گفته است باید تا پایان مسیر رفت، خواه این پایان به جنگ منتهی شود، خواه به مرگ و در ادامه با تأکید می‌گوید که حاضر است بهای پیمودن تا پایان را ولو با جان خود بدهد. از این منظر مأموریت‌های خودخواسته سنت اگزوپری در جریان جنگ جهانی دوم اهمیت پیدا می‌کند، منظور از مأموریت خودخواسته، تلاش اگزوپری برای پروازهای شناسایی -اکتشافی- بسی جلوتر از خط مقدم به‌رغم منع قانونی پرواز به علت سن‌وسالش است*.

مهم‌ترین مانع مرگ است. روبه‌روشدن با مرگ بیش از هر کتابی به آدمی می‌آموزد، غالب رمان‌های اگزوپری آموزش‌هایی است که وی در خطر و تنهایی در روبه‌روشدن با نیستی آموخته است، گویی خطر و تنهایی حساسیت‌های وی را نیز افزایش می‌دهد و این به آثاری که می‌نویسد کمک می‌کند. از جمله خیال‌انگیزترین اثر اگزوپری «شازده کوچولو» است. شازده کوچولو نیز می‌خواهد تا پایان برود، آنچه انگیزه شازده کوچولو برای پیمودن راه می‌شود، عشقی است که به گل سرخ خود دارد. شازده کوچولو تصمیم می‌گیرد مار نیشش بزند تا بتواند پیش گل سرخش برود، گل سرخی که با گل سرخ‌های دیگر فرق دارد تا بدان اندازه که می‌توان برایش مرد. برای کسی یا چیزی مردن نیاز به توجیه دارد. شازده کوچولو مرگ خودخواسته‌اش را این‌طور توجیه می‌کند: «...آنجا خیلی دور است. نمی‌توانم این تن را با خودم آنجا ببرم، خیلی سنگین است».[6] وقتی هم راوی مبهوت و غصه‌دار با سکوتی معنادار نگاهش می‌کند، شازده کوچولو او را دلداری می‌دهد: «...این تن مثل یک پوسته کهنه دورانداختنی است، پوسته‌های کهنه دورافتاده که غصه ندارد».[7]

آنچه به زندگی سیاسی اگزوپری ارتباط پیدا می‌کند، آن است که او در چارچوب گرایش معین سیاسی قرار نمی‌گیرد. ضدفاشیسم‌بودنش باعث پیوستن به جریانات سیاسی نمی‌شود حتی از پیوستن به دوگل و دوستانش خودداری می‌کند، این اگرچه به «شخصیت» وی بازمی‌گردد اما در همان حال بیانگر پیروی از مضامینی است که جملگی توجیهی فلسفی دارند: آزادی، انتخاب، مسئولیت، وفاداری و سرانجام اخلاق که شامل همه این مضامین گفته‌شده می‌شود، جملگی از حال‌وهوایی اگزیستانسیالیستی حکایت می‌کند. مثلا در «پرواز شبانه» با مضمونی تازه از مفهوم آزادی آشنا می‌شویم. در این کتاب، اگزوپری دو انسان در دو موقعیت را نشان می‌دهد که یکی در موضع فرماندهی و دیگری در موضع فرمانبری قرار دارد. اما این هر دو خود را به یک اندازه آزاد می‌انگارند. آزادی برای این هر دو درک مسئولیت و توجه به هدفی اخلاقی است که انسان بیرون از خود برای خود قائل شده است.

اخلاق با تمام مجموعه خود جایگاهی اساسی در آثار اگزوپری دارد. آنچه اخلاق اگزوپری را متمایز می‌کند، توجه به بعد اگزیستانسیالیستی و فردی آن است. پس مسئولیت نسبت به دیگری از درون فرد نشئت می‌گیرد. شازده کوچولو درباره اهمیت گل سرخش که حاضر است جان خود را برایش بدهد می‌گوید: «... او به تنهایی از همه شما سر است چون من فقط به او آب داده‌ام، فقط او را در زیر حباب بلورین گذاشته‌ام. فقط او را پشت تجیر پناه داده‌ام...».[8] علاوه بر اینها اگزوپری اخلاق خود را در رویارویی با مهم‌ترین راز هستی یعنی مرگ استنتاج می‌کند. اگزوپری و شخصیت‌های رمان‌هایش -که اینها هر دو شباهتی آشکار به هم دارند- همواره در معرض نیستی قرار می‌گیرند، آنان با آگاهی از مسئولیت‌های خویش ناگزیر با سرنوشتی مواجه می‌شوند که آنان را درهم می‌پیچاند اما هیچ از مسئولیت آنان نسبت به خود و دیگری نمی‌کاهد، آنان چنان‌که ریویر در «پرواز شبانه» می‌گوید، طوری عمل می‌کنند که گویی چیزی فراتر از زندگی وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها:

***سنت اگزوپری در پروازهای خود چندین بار سقوط می‌کند و چند بار مجبور به فرود می‌شود. گفته می‌شود طرح نوشتن «شازده کوچولو» در ۱۹۳۵ و هنگام سقوط در صحرا به ذهن وی خطور کرده است اما منع قانونی پرواز به علت هشت سال تفاوت سن او از سن پرواز است -اگزوپری در آغاز جنگ چهل سال دارد- با این حال شهرت و تجربه وی در پرواز بر منع قانونی فائق می‌شود و در نهایت در آخرین پرواز شناسایی در ۳۱ جولای ۱۹۴۴ بر اثر تیراندازی سربازان آلمانی بر فراز مدیترانه کشته و مفقود می‌شود.**

۱، ۲، ۳. «زمین انسان‌ها»، سنت اگزوپری، ترجمه سروش حبیبی.

۴. مقدمه «زمین انسان‌ها».

۵. «پرواز شبانه»، سنت اگزوپری، به نقل از مقدمه پرویز داریوش.

۶، ۷، ۸. «شازده کوچولو»، سنت اگزوپری، ترجمه ابوالحسن نجفی.

یگانه بود و هیچ کم نداشت

شرق: درباره احمد شاملو، زندگی و کارهایش، بسیار گفته و نوشته‌اند اما گستردگی کار شاملو در طول سال‌های فعالیتش به قدری بود که هنوز نقاط نایده زیادی درباره او وجود دارد. شعر، قصه، داستان کودکان، نمایش‌نامه‌نویسی، فیلم‌نامه‌نویسی، مقاله‌نویسی، ترجمه، فرهنگ عامه، روزنامه‌نگاری، کار روی برخی متون کلاسیک از جمله علایق و فعالیت‌های شاملو است و در کنار اینها، حضور او در جریان روشنفکری معاصر ایران وجه بااهمیت دیگری در فعالیت‌های او به شمار می‌رود.

جواد مجابی سال‌ها پیش کتابی درباره شاملو با عنوان «شناخت‌نامه احمد شاملو» منتشر کرد و در ابتدای آن نوشته بود: «در چشم‌انداز فرهنگ ما هنرمندانی هستند چندساحتی که به خاطر درخشش آنها در یک زمینه خاص، بقیه کارکردهای ذوقی آنان در سایه مانده یا اهمیت شایان خود را بازنیافته است. اینان برای پیوند با فرهنگ معاصر، با توده و تاریخ به تجربه‌های گوناگونی در عرصه هنر و فرهنگ دست یازیده‌اند که چه‌بسا نسل بعد، از این آزمون‌های متنوع ارتباطی بی‌خبر مانده یا بدان دسترسی نداشته باشد». مجابی به دلیل درسایه‌ماندن وجوهی مهم از کار شاملو، «شناخت‌نامه» را منتشر کرد تا به طرح سریع اما همه‌سویه چهره شاملو بپردازد. «شناخت‌نامه احمد شاملو» کتابی مفصل در شناخت وجوه مختلف زندگی و آثار شاملو بود و مجابی در تدارک این کتاب از یاری خود شاملو بهره برده بود.

یکی دیگر از کتاب‌هایی که به آثار شاملو و وجوه مختلف فعالیت‌های او مربوط است، کتابی است با عنوان «من بامدادم سرانجام» که مجموعه مقالاتی است درباره احمد شاملو که به کوشش سعید پورعظیمی منتشر شده است. این کتاب نخستین‌بار چند سال پیش منتشر شده بود و به‌تازگی چاپ تازه‌ای از آن در نشر نو منتشر شده که البته چاپ اول نشر نو به شمار می‌رود. در چاپ تازه کتاب مقالاتی از حسین معصومی‌همدانی و مجید کوچکی اضافه شده است.

پورعظیمی کتاب دیگری هم درباره شاملو منتشر کرده است که «بام بلند هم‌چراغی» نام دارد. این کتاب شامل گفت‌وگویی طولانی با آیدا درباره احمد شاملو است، اما «من بامدادم سرانجام»، مجموعه مقالاتی است که پورعظیمی برای انتشار در این کتاب گرد آورده است و در واقع این مقالات اولین‌بار در این مجموعه به چاپ رسیده‌اند. «من بامدادم سرانجام» شامل ۶۵ مقاله و یادداشت است که در هفت فصل منتشر شده‌اند. عناوین فصل‌های کتاب عبارت است از: شعر رهایی است، کارنامه بامداد، خاطره نزدیک قرن‌ها، زبان و جهان شفاهی، بلاغت محاورات، بادیه در کف و نگرانی‌های شاعر.

من بامدادم سرانجام
مجموعه‌مقالات درباره احمد شاملو
به خواستاری سعید پورعظیمی
نشر نو

فصل اول کتاب دربرگیرنده مقالاتی درباره شعر شاملو است. ادونیس، رضا براهنی، تقی پورنامداریان، اسماعیل خویی، سعید رضوانی، عنایت سمیعی، عبدالحسین فرزاد، احمد کریمی‌حکاک و عبدالله کوثری از جمله کسانی هستند که مقاله یا یادداشتی از آنها در این بخش منتشر شده است. یکی از مقالات خواندنی این بخش، «یادداشتی کوتاه بر شعرهای بلند» از تقی پورنامداریان است که در بخشی از آن می‌خوانیم: «به یاد دارم شاملو در مصاحبه‌ای گفته بود: بزرگ‌ترین شاعر بافرهنگ‌ترین شاعر است و بزرگ‌ترین شاعر به دنیا نیامده است. این حرف شاملو به این معنی است که ظهور بزرگ‌ترین شاعر مدام به تعویق می‌افتد؛ اما آیا می‌توان براساس این حرف از بزرگ‌ترین یا یکی از بزرگ‌ترین شاعران هم‌عصر سخن گفت؟ طبیعی است که با تنوع و توسع فرهنگی که در عصر ما ایجاد شده و گسترش پیدا کرده است و امکان دسترسی به آن نیز بسیار آسان شده، دشوار است از بافرهنگ‌ترین شاعر سخن گفت. زمینه‌های متنوع فرهنگ بومی و غیربومی که ممکن است هرکس از بخشی از آن بیشتر برخوردار باشد، عملا مانع دستیابی به معیاری برای درک میزان برخورداری کسی از فرهنگ در مقایسه با دیگران می‌شود. در روزگار ما نه شعر، هنری مردمی است که خاص و عام از خواندن آن لذت ببرند و مخاطبان گسترده‌ای داشته باشد و نه اصولا ذهنیت و فهم تا حدی مشترک وجود دارد تا همه بیش‌وکم از شعری خاص لذت ببرند. اختلاف برخورداری شاعر و مخاطبان از عناصر فرهنگی، دایره خوانندگان شعر را هم محدود می‌کند و هم خاص. اگر از این چشم‌انداز به شعر شاملو نگاه کنیم خوانندگان شعر او محدود به دانشجویان و روشنفکرانی می‌شود که در عین عدم دلبستگی به سنت، آشنایی نسبی با ادبیات غرب داشتند. شاملو با توجه به چنین مخاطبانی به‌خصوص در دوره خاصی از تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما یکی از شاعران مشهور و برجسته زمان ما به‌خصوص در دهه‌های چهل و پنجاه است».

فصل دوم کتاب به شخصیت یا کارنامه فرهنگی شاملو مربوط است و برخی از چهره‌هایی که در این فصل مقالات و یادداشت‌هایشان منتشر شده عبارت‌اند از: سیمین بهبهانی، محمدعلی سپانلو، فریبرز رئیس‌دانا، احسان یارشاطر، محمد قائد، مرتضی کاخی و ناصر زراعتی. سپانلو در بخشی از متنی که «غولی در سرزمین آدم‌ها» نام دارد نوشته: «هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر شگفت‌انگیز شاملو بر رشد و بالیدن ادبیات معاصر ایران را انکار کند. انتشار مجموعه هوای تازه اتفاقی بسیار بزرگ در ادبیات نوین ایران بود؛ اما شاملو پس از باغ آینه مطرح شد. شعرهای او امضای خود را داشت و بدون درج نام می‌شد فهمید شعر کیست. باغ آینه که منتشر شد در مصاحبه‌ای با مجله روشنفکر گفتم: شاملو بزرگ‌ترین شاعر چند صد سال اخیر ایران است. این حرف خواب خیلی‌ها را آشفته می‌کرد. عده‌ای معتقد بودند این شیوه راه به جایی نمی‌برد و ظرف یکی دو سال آب‌ها از آسیاب می‌افتد. دوستان محافظه‌کارتر سرزنشم می‌کردند که این چه قضاوتی است که کرده‌ای! کمتر از یک دهه بعد چند تن از مشهورترینِ همین شاعران، طرفداران دوآتشه شعر شاملو شدند».

فصل سوم کتاب، خاطرات دیگران از شاملو است و منصور اوجی، عباس جوانمرد، احمد سمیعی‌گیلانی، محسن یلفانی، نورالدین زرین‌کلک و فتح‌الله مجتبایی از جمله نویسندگان این خاطرات هستند.

در فصل چهارم به نقد و بررسی «کتاب کوچه» پرداخته شده و علی‌اشرف درویشیان یکی از نویسندگان این فصل است که در بخشی از یادداشتش نوشته: «کتاب کوچه تا همین اندازه که منتشر شده منبعی غنی از ویژگی‌های زبان کوچه است. منبعی دم دست برای داستان‌نویسانی که می‌خواهند داستانشان با نبض زندگی پیش برود. شاملو برای ترجمه کتاب دن آرام شولوخف از زبان کوچه استفاده کرد و حیات دیگری به این رمان بخشید. هر زبان برای آنکه نمیرد باید خود را با زندگی واقعی درآمیزد و با آن پیش برود. زبان کوچه در ۵۰ سال اخیر، اصطلاحات و لغات جدیدی به خود راه داده است که چنانچه شاملو عمر درازتری می‌داشت، آنها را نیز به منبع بزرگ خویش می‌افزود». در فصل پنجم، ترجمه‌های شاملو بررسی شده و محمد بهارلو، سروش حبیبی و مهدی غبرایی از جمله کسانی هستند که در این فصل متنی از آنها به چاپ رسیده است. حسن میرعابدینی در فصل ششم کتاب به بررسی داستان‌های شاملو پرداخته است و سرانجام در فصل پایانی، به سخنرانی بحث‌برانگیز شاملو در دانشگاه برکلی پرداخته شده و سیاوش جمادی و جلیل دوستخواه دو متن دراین‌باره نوشته‌اند.

مرور

زندگان و مردگان

● **شرق:** «بیوه‌ای که با خانواده مالک شاراداشنکار در عمارت خانی رانیهات زندگی می‌کرد، هیچ قوم‌وخویشی برایش نمانده بود. آنها یکی پس از دیگری از دنیا رفته بودند. از خانواده شوهری هم کسی نمانده بود که بتواند او را از خودش بداند، نه شوهری و نه اولاد پسری. اما پسربچه‌ای بود -پسر آئیزنه‌اش- که عزیز دلش بود. مادرش پس از زایمان تا مدت‌ها در بستر بیماری مانده بود به همین خاطر عمه بچه، کادامبینی او را بزرگ کرده بود. هرکس که پسر زن دیگری را بزرگ می‌کند، علاقه و عشق خاصی به بچه پیدا می‌کند: هیچ حق و حقوقی در بین نیست، هیچ ادعایی نمی‌تواند داشته باشد- هیچ‌چیز جز پیوندهای عاطفی». این بخشی از داستان «زندگان و مردگان» رابیندرانات تاگور است که همراه با تعدادی دیگر از داستان‌های کوتاه این نویسنده مشهور هندی در کتابی با عنوان «سنگ‌های گرسنه» با ترجمه عبدالعلی براتی در نشر گویا منتشر شده است.

«سنگ‌های گرسنه» درواقع شامل سی داستان از بهترین داستان‌های کوتاه تاگور به انتخاب ویلیام ردایس است. ردایس مترجم انگلیسی داستان‌های کوتاه تاگور است که سال ۱۹۵۱ در لندن متولد شد. او هم به‌عنوان شاعر و هم به‌عنوان استاد و مترجم زبان بنگالی شناخته می‌شود و آثار متعددی نوشته یا ویراستاری کرده است. او استاد ارشد زبان بنگالی در دانشگاه لندن است. مترجم فارسی کتاب به ضمیمه اثر جستاری از ردایس نیز آورده است که به شناخت تاگور و آثارش کمک می‌کند. او همچنین در مقدمه‌اش درباره اهمیت داستان کوتاه در ادبیات هند و نقش و جایگاه تاگور در آن توضیحاتی داده است. از جمله به این نکته اشاره کرده که داستان کوتاه در ادبیات هند یکی از کهن‌ترین ژانرهای ادبی بوده است. وداها و اوپه نیشدها، پوراناساندها، پنچاتنتره، هیتوپادش و جاتک و کاتاس بودایی‌ها از این نمونه‌های کهن هستند. او همچنین درباره جایگاه تاگور نوشته است: «رابیندرانات تاگور پیشتاز داستان کوتاه‌نویسی و بازتابی از پختگی آن در

سنگ‌های گرسنه
رابیندرانات تاگور
ترجمه عبدالعلی براتی
نشر گویا

هندوستان است. او در این داستان‌ها روان‌شناسی طبقات و اقشار متنوع اجتماع شهری و روستایی را به تصویر کشیده و به‌ویژه زنان و کودکان در این داستان‌ها جایگاه خاصی دارند. او به شکلی ساختارشکنانه و مترقی نظام منحط کاست و شکاف عمیق بین فقیر و غنی و سنن ظالمانه حاکم بر جامعه را که مرده‌ریگ تحجر و تعصب هزاران‌ساله در تاریخ هند بوده، به چالش کشیده است. تاگور دارای سبک منحصربه‌فردی است که به‌هیچ‌وجه تقلیدی از نویسندگان اروپایی یا آمریکایی نیست. در داستان‌های دوره نخست، او بیشتر مشکلات روستا را مدنظر داشته اما به‌تدریج و طی زمان به‌گونه‌ای ژرف‌تر به روان‌شناسی انسان پرداخته است. به‌جرئت می‌توان گفت که شخصیت‌های زن در این داستان‌ها تأثیر شگرفی بر خواننده به جا می‌گذارند. زنانی که در ستیز و نبرد مداوم با نظام حاکم پدرشاهی‌اند. جوامع انسانی از بدو پیدایش انسان، همواره تمایل داشته‌اند تا نقش‌ها، شیوه رفتار و اخلاقیات و حتی نوع احساسات و تفکر زن و مرد را متفاوت نشان دهند و این تمایزات را بر مبنای جنسیت طبقه‌بندی کنند. به همین علت، ساختاری ایجاد کرده‌اند که شالوده‌اش تمایز و تأکید بر برتری جنسیتی است. تاگور به جد باور دارد که زنان خلاق‌اند و دارای موهبت‌های طبیعی و خدادادی».

مترجم کتاب به این نکته اشاره کرده که تاگور برخلاف سنت غالب در هندوستان قرن بیستم، زن بیوه را لعنت ابدی نمی‌داند و او را برمی‌کشد تا برای آزادی و رهایی تلاش کند و این ویژگی با سبک روایی او همخوانی دارد؛ چراکه تجربه او در شعر غنایی در خلق این حس در داستان‌ها نقش مهمی داشته است. تاگور داستان‌نویس پرکاری است و ده‌ها رمان و حدود صد داستان کوتاه نوشته است. به اعتقاد مترجم کتاب، پدیده تلفیق شعر غنایی و رئالیسم در داستان کوتاه‌نویسی او منحصربه‌فرد است: «از سویی فوران احساس را در توصیف طبیعت و حالات روحی کاراکترها شاهدیم و از دیگر سو تصویر رئالیستی از وضعیت تهیدستان و طبقه متوسط در روستاها و شهرهای کوچک را می‌بینیم. تاگور گرچه در کلان‌شهری مانند کلکته تولد و پرورش یافته بود، زندگی روستایی را با رئالیسمی بی‌سابقه به تصویر می‌کشد». داستان‌های کوتاه تاگور نه‌فقط در ادبیات هند بلکه در ادبیات جهانی حائز اهمیت به شمار می‌روند. او در داستان‌هایش از درون‌مایه‌های متنوعی استفاده کرده است؛ از عشق انسانی گرفته تا سیر در ماوراالطبیعه. ویژگی دیگر آثار تاگور حضور روح ملی در داستان‌های او است. تاگور در هندوستان دوران استعمار زندگی می‌کرد و باور داشت که حاکمیت بریتانیا بر هند در تمام عرصه‌ها تأثیر خود را نهاده است. او از سوی دیگر به‌عنوان مصلح اجتماعی با تمامی آداب و سنن منحط در جامعه مبارزه می‌کند و این ویژگی‌ها در داستان‌های او مشاهده می‌شود.